بسم الله الرحمن الرحیم

# روایت پنجم در حرمت قول بغیر علم

بحث در إخبار به قضایا و گزاره‌هایی بود که مورداطمینان مخبر نیست و در آن شک وجود دارد. در اینجا علاوه بر ادله قبلی به روایاتی هم تمسک شده است که چهار روایت را بحث کردیم. رسیدیم به روایت پنجم که روایت سی و ششم باب چهارم ابواب صفات قاضی بود. این روایت مثل روایات دیگر غالباً در بحار هم آمده است. در بحارالانوار ابواب علم، باب شانزدهم و روایت سیزدهم ذکرشده که عنوان آن «النهی عن القول بغیر علم» است.

بعضی از بحث‌های سند و بحث‌های دلالی را مطرح کردیم و در این جلسه تکمیل می‌کنیم. تفصیل روایت این‌گونه است که امام سجاد (علیه‌السلام) می‌فرمایند: **«لَيْسَ لَكَ أَنْ تَقْعُدَ مَعَ مَنْ شِئْتَ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ وَ إِذا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آياتِنا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَ إِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطانُ فَلا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرى‏ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ[[1]](#footnote-1) (انعام/۶۸)».**

این جمله اول است که به آیه تمسک می‌کنند. جمله دوم و سوم این است: **«وَ لَيْسَ لَكَ أَنْ تَتَكَلَّمَ بِمَا شِئْتَ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ- وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ (إسراء/۳۶) وَ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ رَحِمَ اللَّهُ عَبْداً قَالَ خَيْراً فَغَنِمَ أَوْ صَمَتَ فَسَلِمَ وَ لَيْسَ لَكَ أَنْ تَسْمَعَ مَا شِئْتَ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلا».**

## اطلاق آیه «لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»

این تفصیل روایتی است که فرازی از آن در وسائل آمده بود. شاهد سخن آنجاست که فرمود: **«وَ لَيْسَ لَكَ أَنْ تَتَكَلَّمَ بِمَا شِئْتَ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ- وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»**. دو نکته در اینجا گفتیم و مرحوم علامه طباطبایی می‌فرمایند: «**لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ**» با قطع‌نظر از روایات، شمول و اطلاق دارد. پیروی کردن اعم است از پیروی در عمل و ترتیب آثار و یا نقل آن؛ پس شامل بحث ما هم می‌شود.

البته این بحث جای تردید است و ظاهر **«لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ**» این است که ترتیب عملی و آثار بر آن ندهیم اما اینکه نقل آن را هم بگیرد یا نه مقداری جای تردید است ولی ایشان می‌فرمایند: اطلاق دارد که اگر این‌طور باشد، آیه بدون روایت هم دلالت دارد.

قاعده اول این است که وقتی امام حکم را معلل می‌کند، ظاهرش این است که خود آیه دلالت می‌کند و امام استدلال ظهوری می‌کند؛ نه اینکه تعمیم به نحو حکومت و مانند این‌ها انجام می‌دهد. درعین‌حال ما موارد زیادی هم داریم که وقتی حضرت تعلیل می‌کنند، درواقع با این تعلیل می‌خواهند تعمیم بدهند و الا ظهور نیست. علی‌رغم اینکه نظر مرحوم علامه، برای ما واضح نیست که اگر بگویند: از ظن یا از غیر علم پیروی نکنید، شامل إخبار به آن‌هم بشود.

## عدم استفاده تحریم از خود جملات روایت

نکته دیگری که در این روایت وجود دارد این است که جملات «**لَيْسَ لَكَ أَنْ تَتَكَلَّمَ بِمَا شِئْتَ»** و **«لَيْسَ لَكَ أَنْ تَقْعُدَ مَعَ مَنْ شِئْتَ»** و یا **«لَيْسَ لَكَ أَنْ تَسْمَعَ مَا شِئْتَ»** اگر تنها بودند و ذیلی نداشتند، استفاده تحریم از این‌ها مشکل بود؛ برای اینکه به اطلاق این‌ها نمی‌شود عمل کرد. این‌گونه نیست که هر چه دل انسان بخواهد درست نباشد. پس اطلاق مقصود نیست.

## ضابطه داشتن جملات «ما شئت» در روایت

بنابراین باید بگوییم که این جمله‌ها ناظر به این است که شرع در هر یک از این‌ها حدود و ضوابطی دارد. پس ممکن است که ظهور الزام را اخذ کنیم؛ اما ما شئت که موضوع نیست بلکه موضوع آن چیزهایی است که در بیانات و ادله دیگر تحریم شده است. مفروض این سه جمله این است که شارع در این موارد، ضوابطی دارد.

درواقع روایت می‌فرماید: هر چه دلت می‌خواهد از آن چیزهایی که مخالف آن ضوابط است، حق نداری عمل کنی و تأکید می‌کند در رعایت ضوابطی که در مجالست یا تکلم یا استماع وارد شده است. این احتمال اظهر است و لازم نیست دلالت بر الزام را برداریم. می‌شود الزام را حفظ شود و ناظر به احکام دیگری باشد.

## جزء موضوع بودن «ما شئت»

ماشئت موضوعیت ندارد بلکه موضوع آن چیزی است که حرام است و دلتان آن را می‌خواهد. موضوع اصلی این است که با آن‌کسانی که خداوند اجازه نداده حق نداری بنشینی و آن چیزهایی که خداوند اجازه نداده، حق نداری بگویی و یا آن چیزهایی که خداوند اجازه نداده حق نداری بشنوی. پس ما شئت جزء موضوع است یعنی آنچه تو می‌خواهی درحالی‌که خدا اجازه نداده است. از قرائن این‌گونه می‌شود استفاده کرد.

بنابراین یک راه این است که الزام را برداریم. راه دیگر این است که اخذ به الزام و ظهور کنیم و بگوییم که این‌ها کنایه از آن یا جزء موضوع هستند. اظهر، نظر دوم است به‌خصوص وقتی در ذیل آن، تعلیلات را می‌بینیم.

# دلالت تام این روایت بر مقصود ما

این روایت بر مقصود و مضمونی که ما اراده کردیم، دلالت تام دارد؛ یا به‌تنهایی یا به کمک آیه **«لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ**». حتی آیه هم ممکن است دلیل به شمار بیاید؛ بنابراین و لو اینکه در روایات قبلی تردیدی داشته باشیم؛ اما در این روایت تردیدی نیست، برای اینکه این اعم از این است که بخواهد به خدا نسبت بدهد یا فتوا بدهد یا بحث قضا باشد و یا در موارد عادی. شاهدش این است که این آیه مطلق است و در هر زمینه‌ای می‌تواند باشد؛ چه احکام باشد و چه موضوعات باشد.

# روایت ششم در حرمت قول بغیر علم

روایات دیگری هم هست که ممکن است به آن استشهاد شود؛ مثلاً در باب شانزدهم ابواب علم بحار، دو روایت هست که از نهج‌البلاغه نقل ‌شده است. یکی از آن دو، روایت چهل و دوم است و در نهج‌البلاغه کلمه قصار ۳۸۲ بیان شده است. حضرت علی (علیه‌السلام) فرموده‌اند: **«لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ بَلْ لَا تَقُلْ كُلَّ مَا تَعْلَم‏[[2]](#footnote-2)»**. آنچه نمی‌دانی آن را نگو بلکه هر چه می‌دانی لازم نیست بگویی و آن را نگو. این روایت ششم است.

# روایت هفتم در حرمت قول بغیر علم

روایت هفتم در وصیت به حضرت امام حسن (علیه‌السلام) در نامه سی و یکم آمده است و فرموده‌اند: **«لَا تَقُلْ‏ مَا لَا تَعْلَمُ‏ وَ إِنْ قَلَّ مَا تَعْلَم‏[[3]](#footnote-3)».** آنچه نمی‌دانی، آن را نگو ولو آنچه می‌دانی کم است. ظهور این دو روایت نهی است و اطلاق هم دارند و اختصاص به فتوا و احکام ندارند؛ گرچه این دو روایت سند معتبری ندارند.

تا اینجا هفت روایت را در قاعده «عدم جواز قول بما لا یعلم» عرض کردیم و اگرچه در بعضی اشکال سندی یا دلالی و یا هر دو بود؛ ولی بعضی از این ادله هم سندش تام بود و هم دلالتش بر حرمت تام بود و هم اطلاق داشتند و غیر قضا و افتا را هم شامل می‌شدند. بعضی از روایات هم که معتبر نیستند، به‌عنوان مؤید این موضوع را تقویت می‌کنند. شاید بتوان غیرازاین روایاتی که در این خصوص وجود دارد، حدود ده روایت هم پیدا کرد که دلالت بر این مسئله کنند.

اگر ما شئت بود و خود این جمله، احتمالاً می‌گفتیم که حمل بر آن استحباب می‌کنیم؛ چون موضوع، عام است و نمی‌شود در آنجا قائل به وجوب شد. ولی در این سه موردی که آیه آمده است، به‌خصوص در مورد اول و دوم وقتی‌که موضوع را به یک آیه‌ای تعلیل می‌کند؛ یعنی موضوع آیه آن یک حکم الزامی خیلی جدی است، در این صورت این قرینه می‌شود بر اینکه این ما شئت که می‌گوید یعنی آن چیزی که محرم است ولی دلت می‌خواهد. می‌گوید که خودت را کنترل کن. به همین دلیل آن نکته را عرض کردم والا در ابتدا آن احتمال هم به ذهن می‌آمد.

# حرمت قول بغیر علم در آیات

در اینجا ممکن است کسی بگوید که این بحث در آیات قرآن چگونه است؟ مرحوم علامه مجلسی در ابتدای باب شانزدهم، آیات مربوط به قول به غیر علم را نقل کرده‌اند. در این آیات، اطلاق پیدا کردن مشکل است؛ اگرچه در مورد افتا و نسبت به خداوند زیاد دارد؛ مثلاً در سوره بقره آیه ۸۰ آمده است: **«تَقُولُونَ‏ عَلَى اللَّهِ ما لا تَعْلَمُون‏».** در این آیه از نسبت دادن قول بما لا یعلم به خدا توبیخ می‌کند؛ ولی این خاص است.

در سوره یونس آیه ۶۸ می‌فرماید: **«أَ تَقُولُونَ‏ عَلَى اللَّهِ ما لا تَعْلَمُون‏»** این هم مربوط به خداوند است. مورد دیگر در سوره نور آیه ۱۵ هست که می‌فرماید: **«وَ تَقُولُونَ‏ بِأَفْواهِكُمْ ما لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ تَحْسَبُونَهُ هَيِّناً وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظيم‏».**

آن دو موردی که «**أَ تَقُولُونَ‏ عَلَى اللَّهِ»** بود مطلق نبود؛ ولی این مورد **«علی الله»** نیست و در قضیه افک است که می‌فرماید: «**إِنَ‏ الَّذينَ‏ جاؤُ بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُم‏**» **(نور/۱۱)**. مورد این جایی است که به کسی نسبت فحشا و منکر می‌دهد در آنجا در مورد ازواج نبی اکرم (صلی‌الله علیه و آله و سلم) بوده است.

# قاعده مطلق بودن آیه سوم

ممکن است کسی بگوید که این آیه سوم اطلاق دارد. آن دو آیه ‌این‌گونه است که **«تَقُولُونَ‏ عَلَى اللَّهِ ما لا تَعْلَمُون**» یک جمله و قول علی الله بما لا یعلم است؛ اما اینجا درست است که مورد آن‌همان قضیه نسبت فحشا دادن و نوعی قذف بود اما «**وَ تَقُولُونَ‏ بِأَفْواهِكُمْ ما لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ تَحْسَبُونَهُ هَيِّناً**» خودش یک قاعده مطلق است. درواقع مورد را مصداقی برای این قاعده کلی قرار می‌دهد و علت توبیخ، آن است که به آنچه علم ندارد بر زبان جاری می‌کند.

این احتمال در این آیه سوم است برخلاف آیه اول و دوم و شاید بی ظهور هم نباشد. اگر ما این را بپذیریم آن‌وقت برای این قاعده، علاوه بر آیه **«لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ**» بنا بر استظهاری که مرحوم علامه داشت، این آیه هم شاهد می‌شود.

درنتیجه تا اینجا به‌غیراز آن هفت روایت، دو آیه هم پیدا کردیم؛ یکی آیه پانزده سوره نور و دیگری آیه ۳۶ سوره إسراء. البته هر دو با احتمال است ولی احتمال آیه سوره نور قوی‌تر است و ظهور بهتری دارد.

# استشهاد به آیه چهارم

در سوره جاثیه آیه ۲۴ خداوند می‌فرماید: **«وَ قالُوا ما هِيَ‏ إِلاَّ حَياتُنَا الدُّنْيا نَمُوتُ وَ نَحْيا وَ ما يُهْلِكُنا إِلاَّ الدَّهْرُ وَ ما لَهُمْ بِذلِكَ مِنْ عِلْمٍ آن‌هم إِلاَّ يَظُنُّون».‏** ممکن است کسی به این آیه استشهاد کند و بگوید: خداوند اخبار به چیزی که به آن علم ندارند را توبیخ می‌کند.

اشکال در اینجا این است که ممکن است اینجا همان بحث اعتقاد باشد؛ یعنی **«قالوا**» در اینجا یعنی اینکه رأی و نظرشان این است و اعتقاد به این دارند که **«ما هِيَ‏ إِلاَّ حَياتُنَا الدُّنْيا»** درحالی‌که علم به این ندارند. بحث ما اعم از این است و ممکن است اخبار دهد ولی اعتقاد نداشته باشد. شک هم دارد و با شک اخبار کند. مگر اینکه کسی ظهور **قالوا** را بگیرد.

احتمال دیگری که از روز اول به ذهن بنده آمده و تابه‌حال فقط یک شاهد نهایی برای آن پیداکرده‌ام این است که ادله‌ای که افترا می‌گوید، اعم است از اینکه چیزی که می‌داند نیست، نسبت دهد یا چیزی که شک دارد به کسی نسبت بدهد. البته تا آنجا که لغت هست، مقداری دشوار است که بگوییم: مفهوم لغوی این را می‌گیرد.

# جمع‌بندی بحث

تا اینجا جمع‌بندی بحث این است که اسناد و اخباری است که شک دارد ولی به شکل جازم خبر می‌دهد و قصد اخبار هم کرده است، حکم این حرام است و دلیلش هم سه آیه آخر شد که عرض کردیم؛ اگرچه در هرکدام ممکن است به نحوی اشکال بشود به‌جز آیه سوره نور که دلالتش قویی‌تر است.

در روایات هم حدود هفت روایت را نقل کردیم و بعضی از آن‌ها قابل استناد و استشهاد بود. حکم عقل هم در حد مذمومیت وجود دارد و نه در حد حرمت. عقل به‌طور مستقل مذمومیت چیزی را که نمی‌داند به‌طور جازم آن را اخبار کند این را می‌فهمد. این در حد کراهت و مذمومیت است نه در حد تحریم و الزام؛ بنابراین در کراهت و اخبار به چیزی درحالی‌که به آن علم ندارد شکی نیست بلکه لا یبعد که حرام هم باشد. اگر این را بپذیریم، خودش حکم و قاعده جدیدی می‌شود و باید از باب کذب جدا کرد.

# نکات بحث

## نکته اول: حرمت‌های موجود در این اخبار

در این اخبار دو حرمت وجود دارد:

۱: حرمت از باب مدلول التزامی آن که درواقع مدلول التزامی این جمله‌ها این است که من اعتقاددارم درحالی‌که او اعتقاد ندارد.

۲: حرمت از حیث مدلول مطابقی آن که آن‌هم از این روایات استفاده می‌شود؛ یعنی ادله‌ای که خود آن جمله مطابقی را تحریم می‌کند؛ بنابراین موضع دو حرمت است.

نظیر این در همه خبرهای کاذب هم هست. در همه خبرهای کاذب درواقع یک کذب روی مدلول مطابقی است و یک کذب هم روی مدلول التزامی است. لذا مثل خود کذب که مشتمل بر دو کذب است، اینجا هم مشتمل بر دو حرمت است.

خبر کذب که می‌گوید، این دو گناه دارد؛ برای اینکه یک کذب مطابقی دارد و یک کذب التزامی. خبر بما لا یعلم هم دو کذب نیست بلکه دو حرمت است: یک حرمتش از باب اخبار بما لا یعلم است و حرمت دیگرش از باب اخبار کذب به مدلول التزامی است.

ممکن است قرینه‌ای باشد که شخص اعتقاد ندارد ولی درعین‌حال قصد حکایتش را کرده است. در اینجا نیز کذب است ولی مدلول التزامی ندارد؛ بنابراین در کذب‌های خبری، دو کذب هست که ملازم نیستند و گاهی هر دو و گاهی یکی است. در اخبار ما لا یعلم هم موضوع مستقلی است با قطع‌نظر از کذب البته در کنارش اخبار التزامی هم وجود دارد که در آن کذب هم جریان و سریان دارد.

## نکته دوم: عام بودن اخبار بما لا یعلم

اخبار بما لا یعلم اعم است از اینکه آن امر غیر معلوم مظنون باشد به ظن غیر معتبر یا محتمل باشد و یا موهوم باشد. ما لا یعلم در اینجا یعنی آنچه حجتی بر آن ندارد. این قاعده عام است.

## نکته سوم: عام بودن معنای علم در «لا یعلم»

علمی که در اینجا گفته‌شده و در آیه یا جاهای دیگر آمده، این همان چیزی است که معتبر و مقصود است که اعم است از علم به معنای استدلالی و برهانی یا ظنون و اماراتی که معتبر هستند.

## نکته چهارم: موضوعیت داشتن عدم معلومیت برای حرمت

عدم معلومیت در اینجا برای حرمت، موضوعیت دارد و کار به این ندارد که درواقع مطابق باشد یا نباشد؛ بنابراین اگر بعداً کشف شود که او با شک این اسناد جازم را داده است و معلوم شود که این با واقع مطابق است، بازهم مرتکب خلاف شده است؛ مثل‌اینکه در باب فتوا و قضا می‌گویند که اگر کسی بر اساس ظنون و ادله‌ای که به آن علم نداشت و حجت نبود فتوایی داد ولی اتفاقاً با واقع مطابق بود، مرتکب گناه شده است.

ظاهر ادله می‌گوید: چیزی را که علم نداری خبر بدهی، اصل موضوعیت است. درجایی که اصل در عناوین، خودش موضوع است، حمل آن بر طریقیت، قرینه خاصه می‌خواهد.

علت تأکید ما این است که اینجا ممکن است کسی احتمال بدهد و بگوید که این به خاطر این است که با واقع مطابق نیست. این احتمال خلاف ظاهر و اصل اولیه است که خود آن عنوان موضوعیت دارد. اینجا یک قرینه خاصی هم داریم و آن اینکه این اشکالی که در این اخبار بما لا یعلم بود غیر از کذب بود.

اگر کذب بود ممکن بود بگوییم اصل قصه این است که با واقع مطابق باشد یا نباشد؛ ولی این یک موضوعیتی دارد که فراتر از کذب و مستقل از کذب است. لذا بعید نیست که اینجا به حرمت قائل بشویم ولو با واقع هم مطابق باشد. این مبحث شانزدهم در ذیل امر قضا بود که مرحوم امام مطرح کرده‌اند.

بحث در این است که چیزی که نمی‌داند می‌خواهد بگوید. اصلاً مفروض این است که مجهول است؛ یعنی ممکن است مطابق باشد و ممکن است مطابق نباشد. ولی بازهم ادله اطلاق دارد.

اینجا در حدی است که ممکن است یک نوع اطلاق مقامی هم درست کنیم و بگوییم یک‌چیزی که می‌توانست مطابق باشد و می‌توانست مطابق نباشد، مطلقاً می‌گویند که حرام است. معلوم می‌شود که مطابقت در این دخیل نیست. شاید فی‌الجمله قرینیتی بر این مسئله داشته باشد.

1. **- بحارالانوار ج ۲ ص ۱۱۶.** [↑](#footnote-ref-1)
2. **- بحارالانوار ج ۲ ص ۱۲۲.** [↑](#footnote-ref-2)
3. **- نهج البلاغة (للصبحي صالح) ص ۳۹۷.** [↑](#footnote-ref-3)